

تقی رحمانی

قدرت، شمشیر دودم (تأملی بر کتاب محدودیت‌های قدرت)*

بد و مدیریت آن و تفکیک با ویژگی فردی، توجه به نقش افسراد در مدیریت جامعه و اغراق در انحراف یا هدایت نقش انسان و در عین حال تن دادن به ویژگی جامعه امریکایی و حاکمیت آن که باید آقای جهان باشد، اما به روایت‌های مختلف؛ روایت دیک چنی، وولفو ویتز یا روایت برژینسکی!

ایمن ویژگی آرمان‌گرایی اخلاقی فردی و آمیختن آن به جامعه برتر یعنی امریکا، شاید تناقض بزرگ عنصر امریکایی بودن است که محصول شرایط دو دیدگاه "تام پین" و "توماس جفرسون" است که آرمان‌گرایی اخلاقی فردی را تابع قدرت واقع‌گرای یک ابرقدرت می‌کند و در بهترین حالت از امریکامی خواهد که مصر با عدالت جامعه جهانی باشد و این نقش را به هیچ قدرت دیگر ندهد.

در کتاب محدودیت‌های قدرت در سه فصل که «بحران مصرف‌گرایی»، «بحران سیاسی» و «بحران نظامی‌گری» بررسی می‌شود، خواننده انتظار دارد که نویسنده در ادامه همان آرمان‌گرایی در فصل مزبور از امریکا بخواهد که به جای رهبری جهان به رهبری سازمان ملل اکتفا کند، اما نویسنده در فصل نتیجه‌گیری، توصیه‌های امریکایی و پراگماتیستی می‌کند؛ باید کلاهک‌های اتمی را کاهش داد نه این که همه را نابود کرد، چندجانبه‌گرایی را مورد توجه قرار داد، مصرف‌گرایی را تعدیل کرد و به جای حمله پیشگیرانه یا بازدارنده، باید سیاست مهار بدون سلطه را در دستور کار قرار داد. همه اینها از علایم ایمن روحیه امریکایی است. نمونه بارز نویسنده، تجربه هوشیارانه امریکا با اروپا پس از جنگ در مهار اتحاد جماهیر شوروی است، که

۳- سنتزی در تعامل بین موضوع اول و دوم رخ می‌دهد، یعنی قدرت برتر همیشه وجود دارد و جهان مبصر می‌خواهد. سودای مبصر یا مبصران خوب بر جهان وجود دارد، اما اقتضای قدرت برتر عدول از خوبی به سوی ظلم است؛ پس این واقعه پیشین، تار و ز پسین باشد. بررسی کتاب محدودیت‌های قدرت را با عطف به سه موضوع بالا مورد بررسی قرار خواهیم داد، اما باید گفت که نویسنده دارای همان ناخودآگاه امریکایی است؛ ویژگی تئوری برای عمل، عملگرایی و اراده‌گرایی، فردگرایی قوی با اتکا به خوی فردی و اقدام به آن، توجه به جامعه

باسویج نمی‌تواند بر
خلاف قاعده ظهور و سقوط
تمدن‌ها رفتار کند، اما در
عمل می‌تواند سقوط تمدنی
را عقب بیندازد. ویژگی قدرت
و سلطه، رفاه‌طلبی و مصرف
است، مگر امپراتوری روم یا
امپراتوری ساسانی این‌گونه
نبودند؟ اما ویژگی امپراتوری
اسپانیا با ویژگی امپراتوری
انگلیس تفاوت داشت. اسپانیا
امپراتوری غارتی و در نتیجه
جنگی بود، ولی امپراتوری
انگلیس بر تولید، سیاست و
غارت پیچیده استوار بود، در
نتیجه عمر بیشتری کرد و
بیشتر دوام می‌آورد

نشر صمدیه با مدیریت آقای لطف‌الله میثمی؛ آثاری را ترجمه کرده که در شناخت ابعاد قدرت سیاسی امریکا بسیار مهم و مطالعه آن بسیار ضروریست، بویژه اینکه این آثار نوشته متفکران و نویسندگان امریکایی است، که قدرت سیاسی را از درون مورد نقد قرار می‌دهند. "فرصتی دوباره" و "انتخاب؛ رهبری جهانی یا سلطه بر جهان" نوشته برژینسکی و یا کتاب "فلسطین، صلح به جای تبعیض نژادی" نوشته کارتر، "رؤیای برتری امریکایی" نوشته جورج سوروس از جمله این آثار است. دلایل لطف‌الله میثمی برای ترجمه کتاب "محدودیت‌های قدرت" از این زاویه است که در ریشه‌یابی باید به عامل درونی توجه بیشتری کرد، او معتقد است نویسنده کتاب محدودیت‌های قدرت در این مسیر گام برداشته و فراقتنی نکرده است. در نقد و بررسی اثر، چند پرسش ذهن مرا به خود مشغول کرده است:

۱- آیا قدرت برتر شدن، بدون سلطه و زور امکان‌پذیر است؟ به عبارتی قدرت و سلطه با یکدیگر رابطه دارند یا نه؟ آیا همه تمدن‌ها که آقای جهان شده‌اند، زورگو و سلطه‌گر بوده‌اند؟ به نظر من در این مورد دوم، ایران، چین، هند، امریکا و انگلیس با یکدیگر فرق چندانی ندارند، هر چند تفاوت‌هایی دارند.

۲- در تقابل با موضوع اول مسئله این است که آیا بدون قدرت برتر، امور جامعه می‌چرخد؟ در مورد جهان چگونه است؟ آیا مبصر برای جامعه جهانی لازم است؟ چه تضمینی است که مبصر تبدیل به خود کامه نشود؟ دو نهاد جهانی یعنی جامعه ملل و سازمان ملل متحد بدیل دموکرات مبصر جامعه جهانی هستند، اما جوامع بشری و ملل جهان آن‌سان دموکرات نیستند که جامعه جهانی را دموکرات کنند.

موجب فروپاشی آن شد.

نویسنده از راه دور، اسلام سیاسی را مورد نقد قرار می دهد که باید بدون زور و سلطه مهار شود، در حالی که اسلام سیاسی واژه ای گول زننده و نادرست است. به نظر من در یک کلام او امریکا را مبصر معقول جامعه جهانی می خواند تا بتواند مدیریت خود را حفظ کند. چنین دیدگاهی از ویژگی عنصر امریکایی است.

اگر چه به اعتقاد نگارنده باید در مناسبات جهانی از جناح کبوتر در برابر بازها حمایت هوشیارانه کرد، اما نباید از ویژگی رهبری طلب عنصر امریکایی که ویژگی همه تمدن های قدرتمند بوده غفلت کرد. به عبارتی باید با اولویت منافع جامع خود یا منافع ملی، با این ویژگی امریکایی برخورد کرد.

مصرف گرایی امریکایی

برژنسکی در سال ۱۹۷۰ در کتاب پرسرو و صدای خود پیش بینی کرده بود که اگر امریکا به ارزش های مسیحی و توجه به تولید به جای مصرف باز نگردد، مسائل اخلاقی و نیاز به مصرف، امریکارا دچار بحران می کند و هژمونی آن را در خطر قرار می دهد.

باسویچ به آرای متاله پروتستان، نیبهر آلمانی - امریکایی، که فعال ضد فاشیست هم بود، استناد می کند. نویسنده از آرای نیبهر که می توان او را نمادی از آرمان گرایی اخلاقی خواند شروع می کند و سپس به مقایسه کارتر و ریگان می رسد. مقایسه میان کارتر و ریگان که اولی منادی تقوا و قناعت برای بی نیازی جامعه امریکا به خارج است، تا امریکا اقتدار خود را باز یابد، و دومی یعنی ریگان که معتقد است باید با مصرف و اتکای بیشتر به نفت ارزان خارج، سلطه خود را افزایش داده و بر اقتدار امریکا افزود و قهرمان بود و رسالت امریکایی بودن را انجام داد.

جامعه امریکا به ریگان پاسخ مثبت داد و به کار تر نه گفت. این پاسخ نشان از این واقعیت دارد که این اقتضای قدرت است و تمدن سازی که در آغاز بر کوشش و پشتکار استوار است، اما در مرحله شکوفایی مصرف و رفاه جایگزین کوشش می شود. در عین حال پر کاری را یا باید دیگران انجام دهند که تحت سلطه جامعه متمدن هستند یا اینکه ماشین و تکنولوژی، جایگزین نیروی کار انسان ها شود. جامعه امریکا هنوز کوشش گرا و دارای تکنولوژی است و هم از

نیروی کار دیگران سود می برد.

باسویچ نمی تواند بر خلاف قاعده ظهور و سقوط تمدن ها رفتار کند، اما در عمل می تواند سقوط تمدنی را عقب بیندازد. ویژگی قدرت و سلطه، رفاه طلبی و مصرف است، مگر امپراتوری روم یا امپراتوری ساسانی این گونه نبودند؟ اما ویژگی امپراتوری اسپانیا با ویژگی امپراتوری انگلیس تفاوت داشت. اسپانیا امپراتوری غارتی و در نتیجه جنگی بود، ولی امپراتوری انگلیس بر تولید، سیاست و غارت پیچیده استوار بود، در نتیجه عمر بیشتری کرد و بیشتر دوام می آورد.

اما مسئله مهم از نظر نگارنده این است که اگر جامعه ای پیشرفته و قدرتمند به مصرف و تجمل روی نیاورد، خوی تخریب گر آن بیشتر می شود، در نتیجه جهان و جامعه اش را زودتر به ناکامی می کشد. دوستی، پیوند قدرت و ثروت، تجمل و فساد، غیر قابل گسستن است. بارها در قرآن به این سنت پرداخته شده است، اما جامعه قدرتمند که



هشدارهای افرادی مانند

اندرو جی. باسویچ امریکایی در کتاب خود باعث می شود که شتاب تجمل و مصرف گرایی در جامعه امریکا کنترل شود و در نتیجه عمر قدرت امریکا بیشتر شود، اما جامعه قدرتمند در نهایت غرق در تجمل و مصرف می شود، چون انگیزه و دلیل قدرت، دست یافتن به رفاه است

سودای برتری جهان دارد، در صورت آزاد کردن همه انرژی خود برای تولید و اعمال قدرت، جهان را به سوی جنگ یا خونریزی بیشتر می کشد، چون قدرت سیری ناپذیر است، چرا که جامعه مزبور سودای آن دارد که منافع ملی خود را در همه مناطق جهان تعریف کند، در نتیجه با انرژی فراوان با همه درگیر می شود، پس فاجعه بیشتر می آفریند. قدرت بر تر از نقش مبصری جهان به سوی مدیریت، و سپس حکمرانی بر آن حرکت می کند، در نتیجه بر شدت جدال های افزایش می توان گفت که تجمل، مصرف و وابستگی به جوامع دیگر، احتیاط قدرت بر تر را بیشتر می کند. مقایسه امپراتوری انگلیس با فرانسه در این مورد قابل تأمل است. انگلیس در اداره مستعمرات از فرانسه محتاط تر بود. البته حکم راندن بر جهان در نهایت جنگ آفرین خواهد شد.

هشدارهای افرادی مانند اندرو جی. باسویچ امریکایی در کتاب خود باعث می شود که شتاب تجمل و مصرف گرایی در جامعه امریکا کنترل شود و در نتیجه عمر قدرت امریکا بیشتر شود، اما جامعه قدرتمند در نهایت غرق در تجمل و مصرف می شود، چون انگیزه و دلیل قدرت، دست یافتن به رفاه است. در اینجا است که انسان گرایی اخلاقی امریکایی به عمر جامعه امریکای مصرف زده یساری می رساند، حتی در دیالکتیکی ناخواسته در نتیجه برخورد دید کارتری با دید ریگانی، جامعه امریکا تعادل می یابد و فروپاشی تمدنی و ابر قدرتی آن به عقب می افتد. این دیالکتیک ناخواسته در سرزمین امریکا امکان بروز یافته است. بر آمدن او با ما پس از جورج بوش پسر، نمونه این تعادل بخشی های ناخواسته است.

اما باید توجه داشت که مصرف گرایی از ضروریات هر تمدن قدرتمند است که نقشی دو گانه بازی خواهد کرد. حتی باسویچ در راه حل نهایی، مخالف مصرف نیست، بلکه بر تولید داخلی تکیه می کند، اما باید متوجه باشد که تولید برای مصرف است. این اقتضای تکنولوژی مدرن را نمی توان با آرمان گرایی مسیحی - اخلاقی از میان برد، اما می توان آن را کنترل کرد؛ البته نه در همه شرایط، بلکه در زمان هایی خاص.

با این وصف، جامعه امریکا توانسته پس از جنگ جهانی دوم، دو موج اخلاق گرایی فردی را در مواجهه با قدرت طلبی امریکایی به وجود

آورد و قدرت طلبی معقول و اوج تولید گرایی امریکایی را قوی تر کند، اما هژمونی طلبی و مصرف گرایی رادر جامعه منتفی نکرده است. این دو دوره یکی در دوره جنگ ویتنام بوده که منجر به صلح با آن کشور شد و دوره دوم پس از شکست نئوکانها در کاخ سفید و پیروزی باراک حسین اوباما بوده است.

جالب این است که طراح اصلی سیاست های کاخ سفید در این دوره برژینسکی است که نسبت به بحران مصرف گرایی امریکایی در دهه ۱۹۷۰ هشدار داده بود، اما نکته ای که نباید از آن غفلت کرد، این است که ایالت های مختلف امریکایی دارای آن چنان توان تولیدی هستند که توانسته اند ایالات متحده را به اعتماد به نفس برسانند. از سویی ساختار حقوقی این ایالات آسان قوی است که دولت فدرال بیشتر به قدرت جهانی شدن فکر می کند تا به وضعیت داخلی کشور. همین احساس که دولت فدرال مدیر، مبصر یا آقای جهان است به توان تولیدی و ساختاری جامعه برمی گردد. به عبارتی تندروها، امریکارا آقای جهان می خواهند، میانروها، مدیر جهان، و دموکرات ها، مبصر انتخابی جهان؛ اولی رامی توان در نئوکانها، دومی رادر جمهورریخواهان و دموکرات های محافظه کار از نیکسون تا کلینتون هادید و سومی رادر امثال جان اف. کندی و باراک اوباما مشاهده کرد. اما نقش منجی جهان داشتن در آموزش و پرورش امریکایی وجود دارد، حتی آرمان گراهای اخلاقی امریکا، دارای چنین روحیه ای هستند؛ کارتر، کندی و اوباما این چنین هستند. بی گمان جایگاه جامعه امریکایی این ادعا رادر مقامات امریکا ایجاد می کند و هالیوود با فیلم هایش آموزش منجی گری رادر جامعه امریکایی پدید کرده است.

سیاست امریکا و موقعیت امپراتوری یا ابر قدرتی

سیاست در کمند حفظ برتری امریکایی است. از ابر قدرت در همه زمینه ها تا ابر قدرت تکنولوژیک بودن دو سر طیف مقام های امریکایی در مورد نقش جهانی امریکا است.

اما میانگین این ایده ها ایده ابر قدرت با توجه به چند جانبه گرایی است؛ سیاستی که اوباما آن را پیش می برد.

به تعبیر برژینسکی تا پایان قرن بیست و یکم انرژی فسیلی بدیل ندارد. کنترل انرژی فسیلی

باسویج در راه حل نهایی، مخالف مصرف نیست، بلکه بر تولید داخلی تکیه می کند، اما باید متوجه باشد که تولید برای مصرف است. این اقتضای تکنولوژی مدرن رانمی توان با آرمان گرایی مسیحی اخلاقی از میان برد، اما می توان آن را کنترل کرد؛ البته نه در همه شرایط، بلکه در زمان هایی خاص

حاکم بر جهان است. اوراسیا مرکز و قلب جهان است، چون بیشترین انرژی فسیلی در این منطقه است.

دکترین امنیت ملی امریکا در سال ۱۹۴۰ تمام جهان را منطقه حیاتی امریکا تعریف کرده است. ساختار دولت فدرال طوری طراحی شده که ۸۰ درصد آن معطوف به سیاست خارجی است. فردگرایی امریکایی در خدمت ساختاری قرار دارد که معتقد است، تمام جهان منطقه حیاتی امریکا است.

سیاست خارجی امریکا در دور روایت کلان، واقع گرایی جهان گرا و برتری طلبی جهان گرا تعریف می شود. چه بوش و چه اوباما در مجموع، دکترین سیاست خارجی امریکارا باور دارند، اما در بین آنان رهبری همگرا با دیگر قدرت ها و رهبری منحصر به فرد، محل اختلاف است.

نویسنده کتاب محدودیت های قدرت در نقد ساختار دولت فدرال و سیستم امنیتی و همچنین مدیریت دولت فدرال نظرات انتقادی ارائه می دهد. این انتقادات بیشتر در نقد نئوکانهاست که از نظر او روایت های افراطی از "طلوع دوباره جهان" از استقلال دولت امریکا به وسیله تام پین (۱۸۸۶) ارائه می دهند، اما نویسنده متوجه نیست که امریکا با ایده خلق مجدد جهان و طلوع جهان به وجود آمده است، چنین ایده هایی ساختار دولت فدرال رادر جهت جهان گرایی سوق می دهد. باید توجه داشت امریکا در حل مشکلات داخلی در بحران های گوناگون موفق تر از جوامع پیشرفته دیگر بوده. گویی ساختار دولت فدرال باید به سوی توجه به جهان پیش برود، حال چه بانیست چند جانبه گرایی به مدیریت امریکا، چه به باور

رهبری جهان و چه بر باور سلطه بر جهان؛ این ویژگی نقش جهانی در آن بارز است.

باسویج سه منظر تیم ریاست جمهوری، نهادهای امنیتی و کنگره را مورد بررسی قرار می دهد. نهادهای امنیتی را به دلیل بوروکراسی حاکم بر آن ناکارآمد، یا غرض ورز و در خدمت مقاصدی خاص می داند. همچنین کنگره را تحت فشار ریاست جمهوری و نهادهای امنیتی می داند در نتیجه کنگره زیر فشار دولت فدرال قدرت خود را از دست می دهد.

دکترین امنیت ملی امریکا در مجموع تیم ریاست جمهوری را دارای دست بالاتر می کند.

نویسنده متوجه نیست که این ضعف دموکراسی امریکایی، امری طبیعی است. دکترین امنیت ملی امریکا توسعه طلبانه است که در شکل نرم آن دخالت گرو در شکل افراطی آن تجاوز کارانه می شود. پس از جنگ دوم جهانی، امریکا یا به درخواست دیگری، دخالت گری کرده یا خود به کشوری تجاوز کرده اند، از پاناما تا افغانستان رامی توان در این مورد مثال آورد.

کنگره در نهایت در خدمت دموکراسی مردم امریکا است. سازمان های امنیتی به عنوان نمایندگان جناح های قدرتمند حمایت می شوند و تیم ریاست جمهوری هماهنگ کننده این دو با یکدیگرند. پس اوباما یا کندی، جورج بوش یا ریگان دو سر این طیف که باشند هم باز هماهنگ کننده هستند.

اگر چه باسویج بیشتر افراطی ها را نقد می کند، اما دید انتقادی خود را به منشور امنیت ملی امریکا (۱۹۴۸) بسط نمی دهد و به عبارتی میان آرمان گرایی اخلاقی مسیحی با جامعه و قدرت آرمانی پیوند برقرار نمی کند. باید توجه داشت که منشور امنیتی امریکا بر اساس جهان گرایی تعریف می شود و این که ایجاد امنیت در جهان برای امنیت امریکا ضروریست. خروجی چنین نگاهی در عمل شرایط را با حفظ ویژگی دولت فدرال به سوی جناح متعادل به پیش می برد که باز همان صورت مسئله منجی گری امریکا و دخالت امریکای برای امنیت و صلح در جهان برای حفظ امنیت امریکا است، اما مشکل امنیت جهان گاهی با جنگ به نفع امریکا و یا هر قدرت دیگری حل می شود. باید دید که چه ایده و چه ساختاری در دولت فدرال و چه نوع مناسباتی است که در جهان آقای امریکارا با جنگ همراه می کند.

بحران نظامی و ویژگی قدرتمندان

آقای بر جهان یا آقای در جهان با جنگ همراه است، این قاعده کلی است که جنگ را با خود دارد، چرا که "جنگ اضمحلال عمر این جهان است"، اما اگر بحث بر سر جنگ کمتر یا جنگ کم هزینه تر است باید پذیرفت که ساختار تکنولوژی امریکا جنگی تر از همه تمدن های جدید غربی است. در کتاب «معنی قدرت» نوشته نوآم چامسکی توضیح داده شده که تکنولوژی امریکایی از صنایع جنگی می گذرد و سپس به صنایع غیر نظامی تحویل داده می شود.

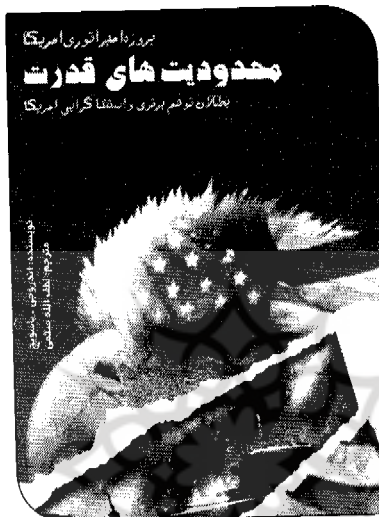
بهرتر بود که باسویج در آغاز فصل سوم کتاب محدودیت های قدرت این نکته مهم را مورد توجه قرار می داد؛ جناح باز هادر امریکا به جنگ نیاز دارد، این نیاز را باها به کبوترها تحمیل می کنند، چرا که در دنیای واقعی قدرت نظامی امری انکارناپذیر است. در جریان حوادث ۱۱ سپتامبر هنری کیسینجر در نقد دیدگاه های لیبرال اقتصادی جمله مهمی گفت و مضمون آن این بود که جهان را فقط با اتحادیه های اقتصادی نمی توان مدیریت کرد، بلکه نیروی نظامی هم لازم است. امریکا بزرگترین قدرت نظامی جهان است. هنری کیسینجر با این نگاه نکته مهمی را گوشزد کرد.

اسباب قدرت در ثروت، سازمان و زور و مشروعیت و اعمال نظم نهفته است. هژمونی بر دو عنصر حمایت هواداران و زور بر مخالفان رفت و آمد می کند. قاعده قدرت "بادوستان مروت، بادشمنان مدارا" است، اما این قاعده زمانی "بادشمنان ستیز" همراه می شود.

باسویج در بخش سوم بیشتر از نوکان ها ناراضی است؛ از ضعف فرماندهی نظامی و مانند آن، اما باید توجه داشت که نظامی گری راز قدرتمندی با خود دارد. جوامع به جنگ نیاز دارند و همان طور به صلح. قرار نیست جهانی با صلح داشته باشیم، امیدواریم که چنین شود، اما چنین شدن یعنی استقرار صلح دائم که چندان عملی نیست. باید از جنگ ها کاست، البته بسیاری از انسان ها جنگ را دوست دارند.

سود صنایع نظامی در ردیف مواد مخدر و قاچاق زنان و مشروب، چندان دلفریب و زیاده است که چشمپوشی از آن متصور نیست. اگر قدرت را هم به نظامی گری اضافه کنیم دیگر چه خواهد شد! چون انسان ها شیفته قدرت هستند. صورت مسئله این است که جنگ

تمدن بر پایه قدرت می ایستد، با اندیشه و علم جهانی محکم می شود و با قدرت جلوه و جلال پیدامی کند. اگر چه هیچ تمدنی بر جانمی ماند، اما وسوسه قدرت برتر شدن با نوع انسان عجین است



در آمدزاست و باید در جهان جنگ راه انداخت. جنگ قدرت های بزرگ خطرناک است، اما جنگ های منطقه ای در آمدزا و سود آفرین است. رهبران جاه طلب، متوهم یا نادان هم در جهان کم نیستند، این افراد سوژه این جنگ ها هستند، پس جنگ های منطقه ای باید انجام گیرد تا چرخ صنایع بچرخد. زمانی که جورج بوش اقتصاد امریکا و جهان را به سوی بحران برد، در عوض صنایع نظامی امریکا در اوج سفارش پذیری برای ۱۰ سال آینده بودند. تا سال ۲۰۲۰ صنایع نظامی امریکا سفارش های جدید داخلی و خارجی دارند، این به معنی جنگ های منطقه ای در آینده و به عبارتی استمرار قدرت امریکاست که صنایع نظامی قدرتمندی دارد. از قضای روزگار در سایه این سفارش ها، روسیه و فرانسه در جایگاه بعدی قرار می گیرند، پس تا ظلم هست، مبارزه نیز هست؛ اما تا مبارزه هست، ظلم هم هست.

باسویج در بخش بحران نظامی کتاب محدودیت های قدرت به فرماندهان نظامی امریکایی و ندای جنگ امریکا انتقاد می کند،

اما باید توجه داشته باشد محدودیت های قدرت امری طبیعی است که تلاش برای اعمال قدرت مسئله برتری بر جهان یا برتری در جهان را سامان می دهد.

باسویج در نهایت در بخش نتیجه یا پایان کتابش به برتری در جهان در برابر برتری بر جهان به وسیله امریکا رضایت می دهد. باسویج نتیجه می گیرد که پیوند آرمان گرایی اخلاقی با قدرت جامعه امریکاست، که اولی قرار است دومی را اصلاح کند، نه این که مسئله قدرت را منتفی کند. کتاب اگر چه با اصول اخلاقی متاله پروتستان، نیبهر شروع می شود، اما در نهایت با توصیه هایی که می خواهد جامعه امریکا و قدرت آن را حفظ کند، به پایان می رسد. قدرت اگر بد است، اما لازم هم است. اگر محدودیت دارد، جذابیت هم دارد. اگر مشمئزکننده است، اما ارضا کننده هم است. اگر مذموم است مقبول هم است.

تمدن بر پایه قدرت می ایستد، با اندیشه و علم جهانی محکم می شود و با قدرت جلوه و جلال پیدامی کند. اگر چه هیچ تمدنی بر جانمی ماند، اما وسوسه قدرت برتر شدن با نوع انسان عجین است و "این واقعه پیشین، تا روز پسین باشد" محدودیت قدرت مانع از به دست آوردن و اعمال آن نیست، اعمال قدرت دچار افراط و تفریط می شود. تا اندیشه و جریان هایی مانند نویسنده کتاب وجود داشته باشند، آن تمدن قدرتمند توان اصلاح خود را دارد. امریکا از جنگ جهانی دوم به این سو به واسطه نقد درونی در جامعه اش از برخی منجلا ب های سیاسی و نظامی بیرون آمده، اما قدرتمندان امکان خطای بیشتری از دیگران دارند و خطاها پشان مهلک تر است.

جهان، نظام می خواهد و بدون ناظم نمی شود. جنگ و کشمکش ناظم هادر جهان ابدی است و با عمر این جهان ادامه دارد. ناظم های بد و خوب وجود دارند. جوامع برتر، منتقدان برتر و قوی تر خواهند داشت. نقش انسان ها و جمع ها در جوامع جدا از سرنوشت جامعه رقم نمی خورد، اما انسان ها و جمع ها می توانند انحطاط جامعه را به تأخیر اندازند. کتاب محدودیت های قدرت می خواهد این نقش را بازی کند.

* این کتاب بانگارش اندرو جی. باسویج و ترجمه لطف الله میثی توسط نشر صمدیه در سال ۱۳۸۹ به بهای ۵۰۰۰ تومان انتشار یافته است.